

ویرانه‌های باستانی سیستان^(۱)

ایرج افشار

علل ویرانی سیستان

سیستان (= سجستان) در داستانهای اساطیری و پهلوانی و دینی و تاریخی ایران مقامی بس بلند دارد و چه بسیار مردان دلاور و نامدار و نام‌آور و دانا که از آنجا برخاسته‌اند و هر یک بسببی نام سیستان را در یادها زنده نگاهداشتند. مانند رستم داستان، ضحاک (= بیوراسف)، زردشت، پیامبر ایرانی که سالیانی از زندگی خود را در آنجا گذرانید، گشتاسب پادشاه ایران زمین که در آن سرزمین پادشاهی می‌کرد، یعقوب لیث و مازیار از مردان جنگجو و آزاده تاریخ ما، اسفندیار که از تیرگز سیستان درگذشت، شاعر پارسی گوی فرخی سیستانی، که با کاروان حله از سیستان برفت...

پس سیستان، سرزمین پادشاهان بزرگ و جایگاه مذهبی ایران، که چنین مردانی در آن می‌زیسته‌اند روزگاری سخت باشکوه بوده است و شهرهای آبادان و متعدد داشته است که نام آنها را در تاریخ‌ها و جغرافیاها به آسانی می‌توان جست و بی‌گمان بناهای رفیع و با جلال نیز در هر یک از آن شهرها جلوه می‌کرده است.

اما اگر آثار باستانی سیستان آن چنان که باید درست و پابرجا نیست و از

باد و باران و جنگ و ستیزها زیان دیده است چند علت بزرگ دارد، و باید گفت کمتر سرزمینی هست که به این همه علل مختلف دچار بوده و بهتر از این به جای مانده باشد.

۱- دست بدست رفتن سرزمین سیستان از دستی بدستی دیگر که اغلب با جنگهای خانمان برانداز نیز همراه بوده است.

۲- خشکسالی یا برگشتن هیرمند از مسیر خود که موجب جابجا شدن و یا ویران شدن شهرها و آبادیها بوده است. نویسنده تاریخ سیستان در کتاب خود برخی از خشکسالیهای سیستان را با وصف دقیق بیان می‌دارد، آن چنان که بهای گندم به چند برابر می‌رسیده است (ص ۱۸۶ و ۳۶۵ و ۳۸۳).

۳- بالا آمدن رود هیرمند، آنچنان که شهرها را آب می‌گرفته است از یک مورد آن در تاریخ سیستان چنین یاد می‌شود: «آمدن سیلاب در ولایت سیستان چنانکه در کناره خندق و حوالی شهر یک نیزه بالا آب می‌رفت و در طرف مغرب تا بیابان سرکنده کرمان آب داشت، و طرف مشرق تا پای کوه دزدان، و در شمال تا پای کوه فراه و در جنوب تا حدود مکران، بدین منوال آب بود، و از شهر مدت سه ماه کشتی^(۲) می‌باید شد، و درین مدت در خندق هشت مرد غرق شدند، و در حوالی ولایت درین سیلاب قرب سیصد آدمی از مرد و زن و بسیار چهار پای هلاک گشتند و اغلب سیستان را آب ببرد در آدینه نوزدهم شوال در سال ششصد و چهل و یکی، (ص ۳۹۷) نگاه کنید همچنین به ص ۳۶۵.

۴- سرمازدگی‌های سخت که برای آن سرزمین ناگهانی است و موجب پریشانی بسیار می‌شود. نگاه کنید به صفحات ۲۱۸ و ۳۶۰ و ۳۹۱ از کتاب تاریخ سیستان که از همین «یخ بست»ها درختان خرما از میان می‌رفته است. از اینجا

روشن می‌شود که روزگاری سیستان هم نقطه‌ای خرما خیز بوده است و اکنون درخت خرما در آنجا بسیار کم دیده می‌شود. بجز این آفت، از عوامل دیگر طبیعی یکی هم بادهای خشک و گرم است که در مواقع معین می‌وزد و زندگی را سخت می‌سازد. زلزله نیز چند بار به سیستان آسیب رسانیده است. (تاریخ سیستان ص ۱۶۰ و ۱۷۴).

۵- ریگ روان، که هنگام برآمدن هر چه بر سر راه آن باشد در زیرش پنهان می‌شود و باید بسیاری از آبادیهای سیستان در زیر ریگ روان پنهان شده باشد^(۳) اما خوشبختانه روزگاری که به دست آید درست و سالم خواهد بود.

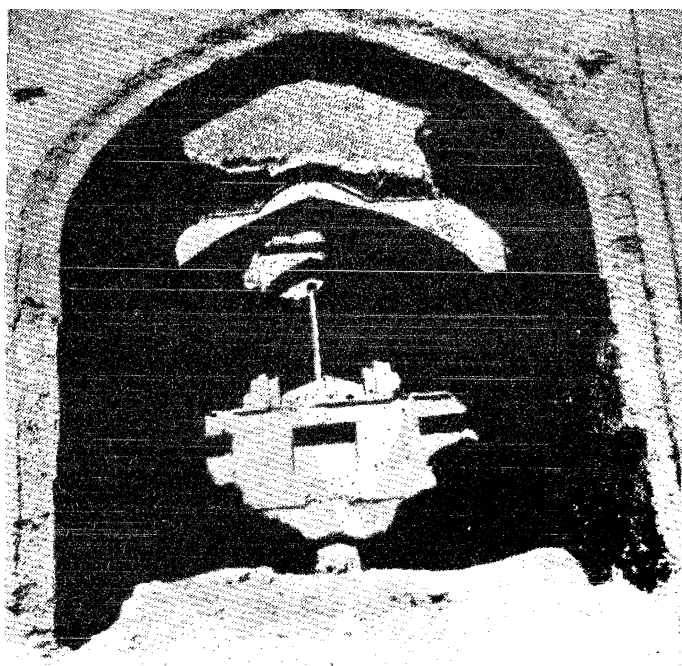
۶- در این یکصد ساله اخیر، آن چنان که شهرت دارد، سبب ویرانی سیستان همجواری آن با هندوستان است که مستعمره دولت انگلیس بود و این دولت اخیر از لحاظ سیاسی، ویرانه بودن سیستان را مفید می‌دانسته است. پس سرزمینی که این همه آفت به آن روی آورده است باید ویران باشد، و اگر اکنون خرابه‌هایی به جای مانده است باز برای ما سودمند و غنیمت است و با دقت و تحقیق در آن آثار باقی مانده نکته‌های مفید تاریخی به دست می‌آوریم.

ویرانه‌های سیستان

در سیستان کنونی، از سوی زاهدان (یعنی جنوب) که به طرف زابل^(۴) می‌رویم، به ترتیب آثار زیر را می‌بینیم:

۱- **قلعه رستم:** در ده فرسخی زابل به فاصله یک فرسخ از سمت چپ راه^(۵) این محل که اکنون به کلی ویرانه است باقیمانده شهری است که به صورت ظاهر و به حکم نوع عمارتها و کهنگی سفالهای آن (تصویر ۱ و ۳ که در صفحه

۴ چاپ شده است) باید میان چهارصد تا پانصد سال پیش از این به یکی از علل مذکور در فوق متروک شده باشد. وسعت خرابه‌های کنونی آن تخمیناً سه کیلومتر در سه کیلومتر هست و استخوان بندی بسیاری از بناهای آن هنوز پابرجاست. عکسی که در اینجا چاپ می‌شود نمای قسمتی است از یک بنای آن که علی‌الظاهر باید عمارت معتبری بوده باشد. هیچ روشن نیست نام این شهر با این وسعت و شکوه چه بوده است و از چه زمان چنین متروک مانده است. آنچه بیشتر می‌توان حدس زد آنست که تغییر مسیر هیرمند باید سبب ویرانی آن شده باشد، زیرا اکنون شعب رودخانه هیرمند از این شهر خرابه ده فرسخ فاصله دارد.

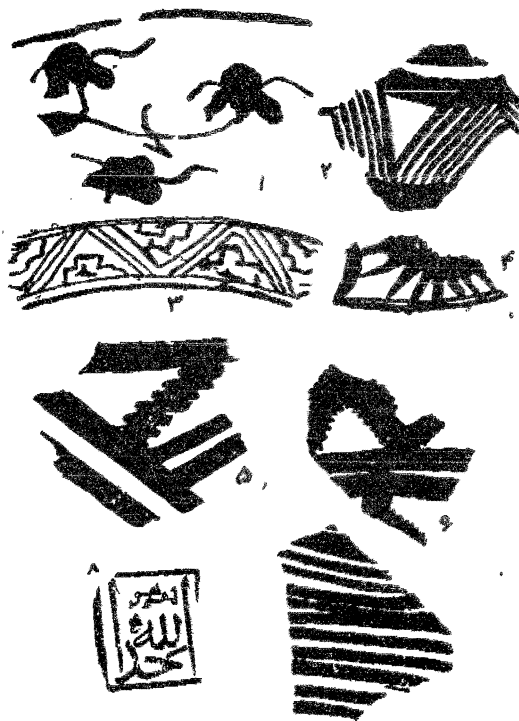


نمای طاق یکی از بناهای قلعه رستم

۲- شهر سوخته: پس از قلعه رستم به فاصله ۶ کیلومتر، در کنار جاده کنونی که به زابل می‌رسد (در سمت راست)، تپه‌هایی به چشم می‌خورد که بیش از پنجاه کیلومتر ارتفاع ندارد. بیننده تا بالای آن تپه‌ها نرود و در کنار آنها قرار نگیرد به هیچ وجه از آثار بسیار گرانقدری که بر روی آن تپه‌ها ریخته است و بی‌گمان در دل خاک آنها نهفته است آگاه نمی‌شود. این محل شهر سوخته نام دارد. و همه این شهر سوخته بر روی تپه‌هایی قرار دارد که شاید در حدود سه کیلومتر دراز داشته باشد. افسوس که این شهر را تنها به نام شهر سوخته می‌شناسند و در هیچ تاریخ و کتابی یادی از آن نشده است که این کدام شهر بوده و در چه زمانی سوخته است، و قطعاً نام شهر سوخته از دوره‌های بسیار قدیم بر این ویرانه‌های از میان رفته اطلاق می‌شده است. آثاری که اکنون بر سطح این تپه‌ها به وفور دیده می‌شود شکسته سفالهایی است که شماره آنها از هزاران هزار می‌گذرد و تقریباً تمام سطح تپه‌ها را پوشیده است. اگر کمی خاک را بشکافیم به سوخته‌های چوب و آثار آتش‌سوزی برمی‌خوریم و فوراً در می‌یابیم نامی که به آن داده‌اند نام درستی است.

این سفال شکسته‌های بسیار که بر روی تنه و زیر خاک آن تپه‌ها دیده می‌شود بهترین نشانه و سند ماست که از روی آنها می‌توانیم تاریخ بنای شهر را بیابیم. در گردش کوتاهی که کردیم به دو نوع مشخص از ظرفهای شکسته بر خوردیم، یکی از نوع سفالهایی که در تپه حصار دامغان و سیالک کاشان به دست آمده است و از ظروف متعلق به چهار هزار سال پیش از میلاد می‌باشد و از نظر ماده و نوع جنس و همچنین از نظر نقش‌ها و طرحها (مانند نقش بز کوهی که بر روی سفالی دیده شد و اکنون در اختیار آقای حبیب الله صمدی است) ماندگی

بسیار میان همه آنها دیده می‌شود. در همین جا تصویر چند نمونه از آنها را جهت ملاحظه خوانندگان به چاپ می‌رسانیم تا صحت این نظر بیشتر روشن باشد. (تصویر ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷)



۱

۱- پشت بشقاب لعابدار چینی (زمینه سفید و نقش‌ها آبی) از قلعه رستم

۳- روی همان بشقاب‌ها

۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷- نمونه نقش سفالهای شهر سوخته

۸- سنگ کنده کار، تپه شیخ علی

نوع دیگر از ظروفی که در آنجا دیده شد ظرفهای سنگی از مرمر و از دیگر سنگهای زیتنی است که با دقت تمام تراشیده شده است. اکنون از این نوع ظروف نمونه‌هایی که متعلق به دو هزار سال پیش از میلاد است در موزه‌ها به دست داریم. این نکته را هم باید گفت که هیچ گونه آجر یا کاشی و دیگر مصالحی که مربوط به دوره‌های بعد باشد در سراسر این تپه‌ها دیده نمی‌شود و حتی سنگ هم در بناهای آن که اکنون آثاری از آنها مشهود نیست به کار نرفته است. بی‌گمان یکی از کارهایی که باید از طرف اداره باستان‌شناسی بشود حفاری و خاکبرداری مطالعه در این تپه‌ها می‌باشد که قطعاً کمک مهمی برای تاریخ سیستان خواهد بود.

۳- ویرانه‌های کوه خواجه: کوه خواجه که تنها بلندی در سرزمین سراسر هموار سیستان است از فاصله چهار فرسخی نمای دوزنقه‌ای را دارد، و چنان می‌نماید که سطح آن باید تخت و یکنواخت باشد. این کوه که اکنون خواجه نام دارد طبق تحقیقاتی که شده است و توسط استاد دانشمند آقای پورداد به چاپ خواهد رسید نامش در اوستا آمده است و همیشه جنبه ایزدی و مذهبی و تقدس داشته است. چون در این یادداشت مقصود بحث لغوی و تاریخی نیست مختصری از وضع جغرافیائی آن با وصف چگونگی کنونی خرابه‌های آن گفته می‌شود.

از شهر زابل تا کناره آب هامون میان چهل تا شصت کیلومتر فاصله است. اطراف کوه خواجه را آب و نیزار هامون فرا گرفته است و ناچار برای بر شدن به آن کوه باید از آب گذر کرد. وسیله‌ای که مردم محل برای گذشتن از آب استفاده می‌کنند قایق‌هایی است از نی و جگن به نام توتین که لبه ندارد و با چوبی که ته

آب بر زمین فشار داده می‌شود بر روی آبهای آرام نیزار حرکت می‌کند^(۶) آب نیزار هامون گاه کم و گاه زیاد می‌شود. فصل بهار آبش زیاد و هنگام پائیز کمترست، و مواقعی هست که آب قسمت زیادی از دشت‌های اطراف را به فاصله چهار پنج فرسخ بیشتر از وضع عادی فرا می‌گیرد. من در فاصله سه فرسخی از نیزار هامون گوش ماهیهای نازک سیاه رنگ بر سطح زمین که از آب خشک افتاده بود دیدم. همین گوش ماهیها نشانه آن بود که آب بهاره آنجا را در زیر داشته است.

آقای برقی از زابلیان محترم که سالیانی شهردار آن شهر بوده است می‌گفت در سال ۱۳۱۷ که هیرمند کم آب بود و آب هامون پائین نشست در سمت مغرب کوه خواجه ویرانه‌هایی پیدا شد که حکایت از آبادانی کنار کوه خواجه داشت.^(۷) پس باید از آب گذشت تا بتوان بر کوه خواجه شد. چون به کوه نزدیک شویم مشاهده می‌شود که این کوه آنچنانکه از دور می‌نماید هموار و ساده نیست. کوهی است از سنگهای سیاه سخت با بدنه‌های بریده بریده و بدراه و با شیب‌های تند که به آسانی از هر سوی آن نمی‌توان بالا رفت. ارتفاع کوه خواجه در همه سطح آن یکی نیست و بلندترین نقطه آن به حدود پانصد پا می‌رسد.



نمونه یک توتین

سطح کوه یکسره از سنگ پوشیده شده است. راه ساخته شده معمولی که در قدیم هم از آن بالا می‌رفتند در سمت جنوب کوه است. هنوز زیرسازی‌های سنگی و سنگ چین‌های محکم و بلند چهار متری که برای راه‌سازی آنجا شده است بجاست و بهترین نشانه است از اینکه کوه خواجه در روزگاران پیش اهمیت بسیار داشته است.



نمای ویرانه «کوک کهزاد» که از بلندترین نقطه کوه عکس گرفته شده است

بر دامنه و بالای کوه خواجه چهار خرابه هست که یکی از آنها امروزه محل نذر و نیاز مردم سیستان است و به این صورت جنبه مذهبی و احترام گذشته خود را حفظ کرده است. نخستین خرابه آن که بزرگترین آنهاست و در سر راه بسمت جنوب شرقی قرار دارد پیش اهل «کوک کهزاد» نامیده می‌شود. این بنای خراب همانست که مورد بررسی و حفاری هر تسفلد آلمانی یهودی مذهب قرار گرفت و قسمتی از فرسک‌های آنجا را به طهران آورد و قسمتی را هم بی‌گمان به خارجه برد. این بنای کهنه سراسر از گل و خشت‌های نپخته بسیار بزرگ است و احياناً و به ندرت سنگ‌های نتراشیده نیز در آن دیده می‌شود. برای سردرهای این بنا و هر جا که پوششی لازم داشته است به جای چوب دسته‌های نی وجگن بهم فشرده به کار رفته است و تا امروز سالم و از گزند پوسیدگی و کرم خوردگی در امان مانده است. در قسمت وسط این «قلعه» که حتماً روزگاری پناهگاه جنگی نیز بود میدانی هست که تصویر آن در صفحه بعد به چاپ

می‌رسد و باید مرکز این قلعه بوده باشد.

دومین بنای کهنه که در مرتفع‌ترین نقطه کوه و مسلط بر همین «کوک کهزاد» است به تخت رستم شهرت دارد و از ظاهر آن این طور برمی‌آید که قسمت مورد احترام کوه و شاید همان طور که حدس زده‌اند آتشکاه یا محلی نظیر آن بوده است. بنای سوم که در قسمت پائین کوه (سمت جنوب) است به نام «کوچک چل کنجه» (kochak chel kenja)، کنجه دختر را گویند) از گل بنا شده و اهمیت سایر قسمت‌ها را ندارد.

اما بنای چهارم، به نام زیارت خواجه غلطان، که هم اکنون نیز محل مقدسی است از بناهای دوره اسلامی و گنبدی شکل و سفید کاری شده از گچ است و در آن مرقدی هست که مردم بنا به عقیده خود برای آن هر ساله چندین صد گوسفند و گاو قربانی می‌کنند و از آن نیاز می‌طلبند.

مرسوم چنین است که صاحب نیاز نیت می‌کند و کس دیگری بر پای آن قبر بر پشت می‌خوابد، اگر حاجت آن نیت‌کننده روا شدنی باشد آن مرد خوابیده خودبخود از بالای آن محل به پائین در می‌غلطد و اگر حاجت روا شدنی نباشد حرکتی در او مشهود نخواهد شد این بنا در قسمت شمال غربی کوه واقع است و شاید نام خواجه که به کوه داده‌اند از نام همین زیارتگاه گرفته شده باشد.

بنای مخروطی دیگری نیز در وسط کوه هست که زیارت پیر گندم بریان نامیده می‌شود.

این بنا چهار طاقی کوچکی بوده که اکنون سقفش فرو ریخته است. در دو قسمت مشرق و مغرب آن دو سنگ مستطیل شکل تراشیده از جهت طول در خاک فرو کرده‌اند و مردم چون برای زیارت می‌آیند مقداری گندم بریان کرده با

خود می آورند و در کف این محل می پاشند و نذر بر سنگ سمت مشرق می کنند و از آنجا سنگهای کوچکی را به دست می گیرند و بر سنگ سمت مغرب می زنند و سپس همین سنگ سمت مشرق را می پوشند. اکنون، وضع این دو سنگ دیدنی است. سنگی که سنگ بر آن می اندازند ضربت دیده و ناهموار و سنگی که بوسیده می شود سائیده شده و درخشنده و هموار است. این دو سنگ حکایت از آن می کند که دو منشأ ایزدی و اهریمنی هنوز در آن سرزمین نفوذ دارد.



قسمت مرکزی کوک کهزاد

سطح کوه خواجه سراسر پر است از قبرهایی که از سنگ پوشیده است و قطعاً قبرهای بسیار کهنه و قدیمی پیش از اسلام است. اکنون اغلب آنها به دست

مردم کنجکاو و جویا باز شده مگر چیزی به دست آورده شود و بسا که چیزهایی هم به دست آمده باشد. این گورهای بسیار فراوان نشان دیگری است از اینکه کوه خواجه محلی مقدس و خدایی بوده و به همین مناسبت مرده‌های خود را در آنجا به خاک می‌سپرده‌اند.

مردی ساده‌دل و سیه‌چرده که برای زیارت به کوه آمده بود حدیث خرابی سیستان را چنین حکایت کرد: در سمت شمال کوه خواجه خرابه‌های «سابور شاه» بزیر آب قرار دارد که در همین زمان هم هرگاه آب بخشکد خشت‌های آن نمودار می‌شود؛ و در قصه گفته‌اند که داماد سابور در «شهرستان» (از آبادیهای سیستان) می‌زیسته است. دختر سابور شاه به بچه‌اش می‌گوید که وقتی به پیش بابا کلانت رفتی هر چه از رونما به تو داد نپذیر و درخواست کن که سهم ما را از آب هیرمند که یک نیمه خشت است دوچندان کند، و چون چنین درخواست شد سیستان بزیر آب رفت.

۴- ویرانه‌های دیگر:

تپه شیخ علی: در سمت مغرب زابل است. از این محل دو سنگ سفید تراشیده که یکی سر ستون و دیگری کتیبه‌ای است به خانه یکی از خوانین زابل آورده‌اند (تصویر این کتیبه بشماره ۸ در صفحات پیش چاپ شد). این دو سنگ نشانه ایست از اهمیت بناهای قدیمی آن تپه.

شاید با حفاریهای دقیق آثار دیگری نیز از آنجا به دست آید.

تخت شاه: درده فرسخی زابل و در مرز افغانستان واقع است و مردم آنجا را پایتخت یعقوب می‌نامند.

در آبادیهای کوچک و تقریباً متروک «زاهدان خرابه» قاسم آباد (میلی در اینجا هست). شهرستان، کرکو، (ی)، سه کوهه، مچی (machchi) در کنار مرز افغانستان، نهبدان، خوشاره نیز آثار باستانی هست که باید رفت و دید و متأسفانه این آثار را ما نتوانستیم دیدن کنیم.

یادداشت‌ها:

۱. در شماره پیش یادداشتی که در باره لهجه سیستان فراهم شده بود چاپ شد. اینک به چاپ یادداشت دیگری که راجع به خرابه‌های باستانی سیستان تهیه شده است مبادرت می‌شود.
۲. مقصود از کشتی باید همین زورق‌هایی باشد که هم اکنون در روی دریاچه هامون شناور است و از نی و جگن ساخته می‌شود و هریک از آنها مدت دو ماه به کار می‌آید و سپس چون به علت اینکه نی‌ها خیس و سنگین می‌شود از کار می‌افتد.
۳. ریگ روان اگرچه ویران‌کننده و از میان برنده است اما این سود را دارد که آثار و اشیاء را به خوبی و درستی نگاه می‌دارد. در تاریخ سیستان می‌خوانیم که: «و آن ریک ایشان را خزینه بزرگوار است که همه چیزی که بخواهند به ریگ اندر کنند هرچند سالیان بتواند نگاه دارد و بدان هیچ نقصان نیاید.»
۴. زابل مرکزی کنونی سیستان است که نام آن پیش از سال ۱۳۱۵ ش نصرت‌آباد بوده است.
۵. سابق بر این، راه عمومی از کنار همین محل می‌گذشته است.
۶. در تاریخ سیستان از کشتی زیاد یاد شده است و حتی در جائی می‌نویسد که دویست کشتی به کار برده می‌شده است. قطعاً مقصود از کشتی باید همین زورق‌ها باشد که به مناسبت وضع محل ساخته می‌شود، از جهت اینکه نی و جگن آماده‌ترین وسیله این کارست. شاید در آن زمان قایق چوبی نیز مرسوم بوده است.
۷. این مطالب یادداشت شد ولی باید توجه داشت که آب ویران‌کننده و از میان برنده گل و خاک است و می‌دانیم که سنگ و آجر هم عادهً در بناهای سرزمین سیستان به کار نمی‌رفته است تا آثاری به آن صورت که گفته شد از زیر آب بیرون آمده باشد.